

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

محبّت (۱۱۱ ف ۱ - ۱۱۲ ف ۶)

در جلسه‌ی قبل تا پایان صفحه ۱۱۰ را خواندیم؛ یعنی امیرالمؤمنین را در آن صفحه ملاقات کردیم ان شاءالله. حال به صفحه‌ی ۱۱۱ وارد می‌شویم؛ یعنی امیرالمؤمنین و یکی هم که خود خداست. ❀ در بازار دنیا می‌گویند: فلان جنس آب دارد، نخر. ما می‌گوییم چیزی که آب دارد بخر، چیز خشک نخر. آب محبّت و ولایت است. تقدّس خشک را نخر. امر به معروف و نهی از منکر خشک را نخر.

خشکه مقدّسی راه به جایی نمی‌برد. اینکه عبادات را به ما امر کردند برای این است که وجودمان را لطیف کند. عبادتی که قلب را سرشار از محبّت و لطف و عطوفت نکند، عبادت غیر مقبول است. نماز و روزه‌ی ما برای این است که ما را اهل محبّت، صفا، لطف، رقت قلب و عطوفت کند. افرادی هستند که عمری را به نماز و روزه پرداخته‌اند؛ اما قلبی بی‌عاطفه دارند، در اطرافشان انسان‌ها از فقر، بیماری و محرومیت رنج می‌برند؛ اما آنها شش دانگ حواسشان به این است که مستحباتشان ترک نشود و یا مد و الضالینشان به هم نخورد. این چه نماز و روزه‌ای است؟! اثر نماز و روزه این است که قلب را سرشار از عاطفه کند. پیغمبر اکرم ﷺ در حدیثی سوگند یاد کردند، پیغمبر خاتم، اشرف خلق و اشرف انبیاء، برای اثبات درستی حرفشان به قسم نیازی ندارند؛ ولی قسم خورده و فرمودند: «وَ الَّذِي نَفْسِي بِدِهِ» سوگند به کسی که جان من رسول‌الله به دست اوست. «لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا» به

بهشت وارد نخواهید شد مگر اینکه مؤمن باشید «وَلَا تُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ تَحَابُّوا»^۱ و ایمان ندارید، مگر اینکه اهل محبت باشید؛ مگر اینکه اهل مهر و عاطفه و لطف باشید. عبادات ما، همه برای رسیدن به همین مقصود است. عبادات امام کاظم علیه السلام را در شکنجه‌گاه سندی بن‌شاهک نگاه کنید! آن مناجات‌های عارفانه، آن حال و عشق لطیف حضرت را! اگر مدام ذکر بگوییم و با عبادات، خود را خسته کنیم؛ بدون اینکه روح آن عبادات که عشق و عاطفه است، در من ایجاد شود؛ به چه دردی می‌خورد؟ مدام سرم را به سنگی کوبیده‌ام و بلند کرده‌ام؛ چه بهره‌ای از آن بردم؟

رفتارهای عبادی، ظهور عشق در پیکر انسان است. وقتی دل مملو از عشق خدا می‌شود، روحیات معنوی در انسان ظهور می‌کند. در پی آن خلیقات زیبای انسانی ظهور می‌کند و به دنبال آن، رفتارهای عاشقانه و شایسته هم ظاهر می‌شود. نماز، روزه، ذکر، حج، طواف، سعی، قیام و قعود ما باید ظهور عشق باشد. البته چون خلق در اول راه، اهل عشق و محبت نبودند، امر شد که از عاشق‌ها تقلید کنند. ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز.

گفتند: به شما عاشق نشان می‌دهیم، از او تبعیت کنید. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۲ گفتند: از این عاشق و حبیب ما تقلید کنید؛ تبعیت کنید. او رفتارهایش عاشقانه است؛ شما هم رفتار عاشقانه انجام دهید تا ان شاء الله قلبتان سرشار از عشق شود. همان‌طور که حالات باطنی به ظاهر سرایت می‌کند و سبب رفتارهایی می‌شود؛ رفتارهای ظاهری هم اگر تکرار شود، خصوصیتی را در باطن و درون انسان به ارث می‌گذارد. عبادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور عشق در قلبشان بود که به پیکر سرایت کرده بود. به ما گفتند رفتارهای عاشقانه‌ی این عاشق را تقلید کن؛ در اثر تکرار این رفتارهای عاشقانه و به زبان آوردن این جملات عاشقانه که دعا و ذکر و عبادت است؛ کم‌کم روحیه‌ی عشق در تو ایجاد می‌شود و عاشق می‌شوی. بنابراین عبادتی ارزش دارد که روح عبادت در آن باشد.

^۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۶۲.

^۲. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

ظاهر عبادت ما دنیاست؛ ظاهر نمازمان، ظاهر روزه و حُجّمان دنیاست؛ آخرت، باطن اینهاست. عبادت حقیقی عبادتی است که روح عبادت در آن باشد؛ والاّ جنازه‌ای بی‌روح است. از جنازه چه هنری برمی‌آید؟ پیکری بی‌روح چه می‌تواند بکند؟ هیچ کار؛ هیچ خاصیتی ندارد. لذا از عبادتی که در آن عشق و محبت نیست، هنری بر نمی‌آید؛ فقط در حدّ رفع تکلیف است که بگویند: خدایا! من بنده‌ی سرکش تو نیستم. فرموده‌ای نماز بخوان، خواندم. اما در این حالت، چه خاصیتی از عبادت برده‌ای؟ فرق اهل معرفت با اهل شریعت در همین است. مقصودم از اهل شریعت کسانی است که فقط به شریعت بسنده کرده‌اند؛ والاّ اهل معرفت واجد هر سه مرتبه‌ی حقیقت، طریقت و شریعتند. فرق کسانی که فقط به ظاهر شریعت چسبیده‌اند با اهل معرفت در این است که اهل ظاهر فقط در صدند که تکلیف خود را ادا کنند؛ یعنی خدا گفته نماز بخوان، نمازشان را خوانده باشند؛ قضا نشده باشد؛ ترک نشده باشد. چیزی بیش از این از خود انتظار ندارند؛ اما اهل معرفت می‌گویند: این غذایی که خوردیم، ویتامینش کو؟ این غذایی که خوردیم باید بالاخره سیرمان کند، اگر غذای پر ویتامینی است، باید کم‌کم چاق و چله شویم، لپمان گل بیندازد. چهل پنجاه سال است تو نماز می‌خوانی، پس اثرش کو؟ اهل معرفت به دنبال آن اثرند. می‌گویند این نماز دارو است. دارو که به‌خودی خود اثری ندارد. ارزش دارو به شفابخشی آن است.

داروی نماز و روزه با تو چه کرد؟ آیا دل سنگ تو را رقیق و لطیف کرد؟ اهل محبت شدی؟ اگر شدی -نوش جانت- نمازت مقبول است؛ والاّ ممکن است نمازت صحیح باشد؛ اما مقبول نیست. نمازت وقتی مقبول است که تأثیرات سازنده‌اش در تو ظاهر شود. تمامی عبادات برای این است که در تو، قلبی سرشار از عشق به خدا و در پی آن، عشق به اولیاء خدا و در پی عشق به اولیاء خدا، عشق به همه‌ی آفریده‌ها و مخلوقات خدا ایجاد کند. اگر روح عبادت در تو نیست، این پیکره‌ی خشک ظاهری به چه درد می‌خورد؟ مگر پیشانی خوار نهروان از کثرت سجده، پینه نبسته بود؟ آنها نماز نمی‌خواندند؟ اما دیدید به روی علی علیه السلام شمشیر کشیدند. آنها با روح و حقیقت نماز جنگیدند. روح نماز

امیرالمؤمنین علیه السلام است. فرمود: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ من نمازم؛ نماز مؤمنین منم. قرآن فرمود: «الَّذِينَ

هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»^۴ آنهایی که «عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» هستند، نمازشان بی‌ولایت است؛ بی‌عشق و

محبت است. نماز بی‌ولایت و عشق پذیرفته نیست. چقدر حدیث داریم که عمل بی‌ولایت پذیرفته

نیست؟! بنا به یکی از روایات، اگر کسی به اندازه‌ی عمر حضرت نوح علیه السلام عمر کند «عُمِّرَ مَا عُمِّرَ نُوحٌ»^۵،

در کنار کعبه، همه‌ی روزها را به نماز و روزه بگذراند و همه‌ی شبها را شب زنده‌داری کند و همه‌ی

هستی‌اش را ایثار و انفاق کند؛ «وَلَمْ يُؤَالِ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» اما ولایت ولی خدا را نداشته باشد،

هرگز از او پذیرفته نیست.^۶ ولایت ظهور محبت است؛ یعنی وقتی کسی دل مرا برد، چشمانم به او

دوخته می‌شود، پاهایم به سوی او حرکت می‌کند، دستم به سوی او دراز می‌شود، همه‌ی وجودم به او

اقبال می‌کند، سعی می‌کنم با رفتارم به‌نوعی او را خوشحال و خشنود کنم؛ برطبق رضای او عمل

کنم؛ مایه‌ی شادی او شوم؛ به آنچه او می‌خواهد عمل کنم؛ از آنچه او نمی‌پسندد، دوری کنم. اینها

ولایت است. اصل، محبت است که در ذات و جان انسان است؛ و ظهور محبت در پیکر و رفتار انسان،

ولایت است. فرمودند: اگر کسی آن‌همه عبادت کند؛ ولی عبادتش خالی از ولایت باشد؛ «لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».

لَنْ نَفِي اَبَد اَسْت؛ یعنی هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.

در دستگاه خدای متعال، عبادت و تقدس خشک پذیرفته نمی‌شود؛ عبادتی ارزشمند است که سرشار

از محبت و عشق باشد. خود نماز را نگاه کنید! نماز غیر از عشق‌بازی چیست؟ امیدواریم خدا توفیق

دهد که روح نماز در نمازهای ما بیاید! یعنی خود امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز ما بیاید؛ در نمازمان،

^۳. قاضی سعید قمی، اسرار العبادات و حقیقة الصلوة، ص ۲۳ و محمد دهدار شیرازی، شرح خطبة البیان، ص ۱۰۵.

^۴. سوره‌ی ماعون، آیه‌های ۴ و ۵.

^۵. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۳.

^۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶ تا ۲۰۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کنیم؛ در روزهمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الصَّبْرُ رُسُولُ اللَّهِ وَ الصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَّلَايَتِي»^۷: روزه، رسول الله صلی الله علیه و آله است و نماز، اقامه‌ی ولایت من. نماز امیرالمؤمنین علیه السلام است. «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»^۸ نماز بسیار سنگین است مگر بر اهل خشوع؛ یعنی ولایت امیرالمؤمنین بسیار سنگین است مگر بر اهل خشوع.

پس گفتیم که تقدّس خشک، یعنی تقدّس بدون محبّت و لطافت و بدون عشق به خدا و خوبان خدا ارزشی ندارد. امر به معروف خشکِ ظاهری اثری نمی‌بخشد؛ بیشتر امر به منکر و نهی از معروف است. امر به معروف و نهی از منکری که در آن، محبّت، لطافت و صفا نیست، اثر عکس می‌بخشد. لذا در احادیث آمده است که در آخرالزمان، «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ»^۹ کسانی هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. چگونه؟ با امر به معروف خشک و بدون آب. این شیوه اثر عکس می‌بخشد؛ امر به نماز می‌کند؛ اما شخص را برای همیشه تارک الصلّاة می‌کند؛ امر به حجاب می‌کند و فرد را برای همیشه بی‌حجاب می‌کند. چرا؟ چون امر به معروف و نهی از منکر بدون محبّت بوده است. لذا جنس آبدار باید خرید. در بازار دنیا می‌گویند: این جنس آب دارد و به درد نمی‌خورد؛ مثلاً، در این شیر آب ریخته‌اند؛ خالص نیست؛ نخرید. اما در وادی معرفت و در وادی حقیقت و ولایت، هر چیز که آب دارد، باید خرید؛ و همانطور که می‌دانید، آب تنزیل ولایت است. وقتی حقیقت ولایت تنزیل پیدا کرد و در این عالم، به مرتبه‌ی اسفل السّافلین، یعنی قاعده‌ی هرم هستی رسید، به شکل آب در آمد. در خواب هم اگر کسی آب ببیند، تعبیرش ولایت و محبّت است. بنابراین، جنس بی‌ولایت را نباید خرید؛ عبادت، طاعت، حتی علم؛ علم بی‌محبّت را هم نباید خرید. علمی که محبّت، لطافت و عشق در

^۷. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: «... فَمَنْ أَقَامَ وَّلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ ... وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ ... فَالصَّبْرُ رُسُولُ اللَّهِ وَ الصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَّلَايَتِي».

مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲.

^۸. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

^۹. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۷.

آن نباشد، علمی است که غرور، ادعا و منیت می‌آورد و حجاب اکبر می‌شود. این علم به جای اینکه ما را به معلوم برساند، از معلوم دور می‌کند و به خودش مشغول می‌سازد. علمی ارزشمند است که به معلوم منتهی شود و عبادتی ارزشمند است که به معبود منتهی گردد؛ عبادت خشک ما را در خودش نگه می‌دارد؛ تا آخر عمر مدام به آن مشغولیم و به معبود کاری نداریم. ذکر خشک ما را در خودش نگه می‌دارد؛ اگر صد سال هم عمر کنیم، دائماً در حال ذکر گفتنیم. پس مذکور کو؟ ذکر باید تو را به مذکور برساند؛ علم باید تو را به معلوم برساند؛ عبادت باید تو را به معبود برساند و همه‌ی این امور زمانی تو را به مطلوب می‌رساند که در آنها محبت و عشق باشد؛ والا در خود آنها متوقف می‌شوی. یک عمر سرت گرم است؛ اما درجا می‌زنی و جلو نمی‌روی.

❁ با اینکه غذاها از آب درست شده‌اند برای اینکه هضم شود، لازم است بعد از غذاها و در میان آنها آب بخوریم. در امور معنوی هم محبت به منزله‌ی آب است. در کنار علم، تلاش، عبادت و... که خود محصول محبت هستند، خود محبت هم لازم است که در کنار همه باشد؛ یعنی همه‌ی کارهایتان را باید با محبت انجام دهید تا شما را به قرب برساند. (۱۶:۵۵)

ما نماز می‌خوانیم قربةً الی الله؛ روزه می‌گیریم قربةً الی الله؛ یعنی می‌خواهیم به وسیله‌ی اینها به قرب برسیم. این تأثیر تقرب بخش عبادات، منوط و مشروط به این است که عبادات با محبت و عشق انجام شود. در غیر این صورت، اثر نمی‌کند. گرچه همانطور که این بزرگوار فرمود، خود این عبادات هم از محبت درست شده است؛ مثل اینکه غذایی که می‌خوریم از آب است. در پلو، خورش، آبگوشت و ... مقداری آب و مایعات که هست؛ علاوه بر آن بقیه‌اش هم از آب درست شده است. مثلاً، اگر سبزیجات دارد، سبزیجات در آب رویانده شده و اگر گوشت حیوان در آن است، آن حیوان هم آب خورده و رشد کرده است. خود اینها هم از آب روییده‌اند؛ «مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ»^{۱۰} حیات همه چیز از آب است.

۱۰. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۰.

حال، اگر بحث تنزیل ولایت بودن آب را به یاد آوریم، درمی‌یابیم که حیات همه چیز به عشق است. «مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ» یعنی این. از عشق است که کار برمی‌آید و بی‌عشق کاری انجام نمی‌شود. معلومات هم همینطور است؛ مثلاً، همین مباحثی که خدا توفیق داده در جلسه‌ی ما مطرح می‌شود، خودش میوه‌ی محبت است؛ یعنی از محبت رویده است؛ اما در میان آن، ذکری نیز از اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و از این طریق، لقمه‌های غذایی که خوردیم را می‌توانیم به‌خوبی فرو ببریم. در حقیقت، آب ذکر اهل بیت را روی آن لقمه‌ها خوردیم و لقمه پایین رفت. علم و معلومات هم اگر بدون محبت باشد، درگروی انسان گیر می‌کند و پایین نمی‌رود تا انسان سیر شود، چاق شود، رشد کند و به فایده‌ی آن برسد. بنابراین نماز، روزه و علم ما، همه از محبت رویده‌اند؛ اما باید در کنار آنها باز به‌طور ویژه از محبت استفاده کرد.

خداوند معشوقی دارد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ خدا در هستی فقط یک معشوق دارد. خداوند به آن یک معشوق می‌فرماید: حبیب من! حبیب یعنی محبوب؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محبوب خداست. خداوند نامه‌ی عاشقانه‌ای برای این معشوق فرستاده که نامش قرآن است. درست است که این نامه خودش زاییده‌ی عشق است، اما در کنار آن، عشق خالص دیگری هم لازم است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: من می‌روم و بین شما کتاب و اهل بیت علیهم‌السلام را باقی می‌گذارم «كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي». یعنی با اینکه قرآن نامه‌ی عاشقانه و زاییده‌ی عشق و محبت است؛ اما در کنارش ولایت لازم است. قرآن بی‌ولایت، راه به جایی نمی‌برد. اگر قرآن با ولایت باشد، انسان را به حوض کوثر می‌رساند. فرمودند: این دو از هم جدا نمی‌شوند، «حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^{۱۱}. چنانچه انسان خود را به آن دو پیوند دهد، سر از حوض کوثر در می‌آورد.

^{۱۱} حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۵.

❁ یکی از دوستان اهل بیت علیهم السلام که تنگدست بود چند بار خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد که فقیرم. حضرت علیه السلام فرمودند: تو فقیر نیستی، بار آخر سؤال کرد آخر چطور من فقیر نیستم؟ فرمودند: آیا حاضری همه‌ی دنیا را بگیری و مقداری از محبت ما اهل بیت را بدهی؟ عرض کرد: نه آقا جان! محبت شما را با همه‌ی عالم عوض نمی‌کنم. حضرت علیه السلام فرمودند: دیدی فقیر نیستی، چه ثروتی عظیم‌تر از این؟^{۱۲} (۲۱:۱۲)

چنان‌که در روایات دیده‌ام، این شخص را همسرش به محضر امام صادق علیه السلام می‌فرستاد؛ به او می‌گفت: تو که مرید امام صادق علیه السلام هستی، برو به حضرت بگو که وضع ما خیلی بد است؛ چیزی نداریم که بخوریم و بپوشیم و...؛ والا خود این شخص، کسی نبود که برای این کار نزد امام صادق علیه السلام برود. بار اول خدمت حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد که یابن رسول‌الله! ما فقیریم. حضرت فرمودند: تو فقیر نیستی. این شخص بار اول ادب کرد و چیزی نگفت. چند روز بعد دوباره همسرش او را تحریک کرد؛ گفت: وقتی به تو گفتند تو فقیر نیستی، می‌گفتی من به‌راستی فقیرم، شوخی نمی‌کنم. شاید حضرت علیه السلام خیال کرده‌اند تو شوخی می‌کنی. بار دوم رفت و گفت: من فقیرم. باز حضرت فرمودند: نه، تو فقیر نیستی. او باز ادب کرد و چیزی نگفت. بار سوم همسرش از کوره دررفت. گفت: یعنی چه؟ ما که می‌دانیم فقیریم. وقتی حضرت گفت: فقیر نیستی، بگو نه‌خیر، من فقیرم. بار سوم هم خدمت حضرت علیه السلام رفت و گفت: ما فقیریم. حضرت فرمودند: نه، فقیر نیستی. عرض کرد: یابن رسول‌الله! مقصود شما از اینکه می‌گویید فقیر نیستی، چیست؟ ما واقعاً در زندگیمان چیزی نداریم و از نظر مالی مشکل داریم. حضرت علیه السلام فرمودند: می‌خواهی نشانت بدهم که فقیر نیستی؟ چقدر می‌گیری که محبتی که نسبت به ما اهل بیت داری را بدهی؟ محبت ما اهل بیت را با چه چیزی حاضری عوض

^{۱۲}. مجلسی، بحار، ج ۶۴، ص ۱۴۷ و طبری آملی، بشارة المصطفی لشعبة المرتضى، ص ۱۹۰.

کنی؟ این شخص فکری کرد و گفت: یک سر سوزن از محبت شما را با همه‌ی عالم عوض نمی‌کنم.

حضرت علیه السلام فرمودند: دیدی گفتم فقیر نیستی؟ کسیکه ولایت ما را دارد، فقیر نیست!

بزرگترین سرمایه، سرمایه‌ی ولایت، محبت و عشق اولیاء خداست؛ سرمایه‌ی عظیمی که خدای متعال بدون استحقاق به ما عطا کرده است. از بین این‌همه انسان که روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند، ما را انتخاب کرده است. اینکه چرا کرده، خودش می‌دانسته؛ صاحب‌اختیار بوده است. فضولی به ما نیامده؛ ولی بالاخره این کار را کرده است؛ از میان تمامی اهل کره‌ی زمین، یک عده را به‌طور استثنایی جدا کرده و آنها را با اهل بیت علیهم السلام آشنا نموده و دلشان را با عشق آنها گره زده است. فرمود: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^{۱۳} این فضل خداست؛ به هر کس بخواهد، می‌دهد؛ جای اعتراض و چون و چرا نیست و خوشا به حال ما که این بزرگترین سرمایه را خدای متعال به ما عنایت کرده است! اگر این سرمایه را نداشتیم، خدا می‌داند چقدر تهیدست بودیم! اگر به اندازه‌ی همه‌ی اهل عالم هم عبادت می‌کردیم، مفت خدا نمی‌ارزید.

🌸 همه چیز مخلوق است غیر از محبت. (۲۴:۲۲)

🌸 اولین چیزی که خدا اراده کرد بیافریند، محبت بود. آنچه سبب شد خدا عالم را بیافریند محبت بود. مبدأ محبت است. معاد محبت است. بین این دو هم محبت است. همه‌اش محبت است. فرمود: «أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ كُنَّا مُحَمَّدًا»^{۱۴}

حدیثی داریم که بعضی در سند آن شک کرده‌اند؛ ولی مضمون و محتوای آن حدیث در آیات قرآن آمده و می‌توان درستی محتوای آن را اثبات کرد. حدیث معروفی است؛ فرمود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا» به داود پیامبر علیه السلام فرمود: من گنج پنهانی بودم. «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» دوست می‌داشتم که آشکار و شناخته

^{۱۳}. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۴.

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۱۶.

شوم. «فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ»^{۱۵} همه‌ی مخلوقات را آفریدم تا خودم را آشکار کنم. پس انگیزه‌ی خلقت، محبت است. محبت، انگیزه‌ی خلقت است؛ لذا فرمود: محبت اصلاً مخلوق نیست؛ بین خالق و مخلوق است. روایت است که «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ، وَ خَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا»^{۱۶} خداوند متعال اشیا را با مشیت آفرید و مشیت را به نفس خودش آفرید. همه‌ی عالم مخلوق مشیت‌اند. به تعبیری می‌توان گفت: صادر اول مشیت است. اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند: «نَحْنُ مَشِيَّةُ اللَّهِ»^{۱۷} مشیت ماییم. پس همه‌ی عالم با محبت خلق شدند؛ انگیزه‌ی آفرینش، محبت بود؛ «أَحَبُّتُ أَنْ أُعْرِفَ» دوست می‌داشتم که آشکار (و شناخته) شوم. آفریده‌ها تجلیات حضرت حق و جلوه‌های او هستند. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^{۱۸} حمد خدایی را که برای خلاقش به صورت خود خلاق تجلی کرد. خلائق جلوه‌های خدای متعال هستند. تک‌تک خلائق آینه‌ای هستند در برابر جمال بی‌مثال ازلی و لم یزلی؛ و در هریک جلوه‌ای از حُسن و جمال حضرت حق تجلی کرده است؛ لذا همه‌ی عالم جلوه‌های حُسن و جمال الهی‌اند؛ تک‌تک آنها آینه‌های خدانما هستند. به هر یک نگاه کنیم، می‌توانیم جلوه‌های حُسن خدا را ببینیم. بنابراین همه‌ی عالم میوه‌ی محبت‌اند؛ چون محبت ذاتی خدا سرمنشأ آفرینش شد.

حال، آن مشیت و آن محبت کیست؟ خود رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. درحقیقت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عشق مجسم و متبلور است؛ حضرت عشق است؛ محبت متبلور، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ لذا در حدیث معرفت به نورانیت که یک جمله از آن در اینجا و متن کامل آن در آخر کتاب نقل شده است؛ فرمودند: اول ما،

^{۱۵}. گیلانی، ترجمه‌ی مصباح‌الشریعه، ص ۱۰۸ و شریف شیرازی، الکشف الوافی، ص ۴۴۹.

^{۱۶}. «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ»: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۰ و سلیمانی آشتیانی و درایتی، مجموعه‌ی رسائل در

شرح احادیثی از کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

^{۱۷}. نمازی شاهرودی، مستدرک سفینه‌البحار، ج ۶، ص ۹۹.

^{۱۸}. شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۲۴۰.

اوسط ما، آخر ما، کل ما، همه عشق و محبتیم. این کُلنا همه‌ی دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را هم شامل می‌شود؛ چون اول، اوسط و آخر را گفته بودند. معنای ظاهری این جمله این است که نام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نام امام محمدباقر علیه‌السلام و نام امام زمان علیه‌السلام که اول، وسط و آخر هستند، هر سه یکی است؛ اما آن کُلنا چیست؟ آن کُلنا دَمَش و پَرش، دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را می‌گیرد؛ یعنی همه میوه‌ی محبتند ان شاء الله.

❁ محبت ذات است و ولایت فعل. (۲۹:۳۰)

اصل، محبت است؛ وقتی به رفتار تبدیل می‌شود، به رفتار محبت‌آمیز ولایت می‌گویند. ظهور محبت در عمل، ولایت است.

❁ محبت سیر شدن ندارد؛ حتی محبت دنیا؛ مثل محبت مال و مقام که سیر شدن ندارد.

(۲۹:۴۸)

انسان در فطرتش عاشق جمال ازلی و کمال مطلق است. حتی اشخاصی که جلوه‌ی خدا را با خود خدا اشتباه گرفته‌اند و گمان می‌کنند معشوقشان دنیاست، آنها هم سیری ندارند. یعنی هیچ پول‌پرستی به هیچ حدی از ثروت قانع نیست و سیر نمی‌شود. هیچ قدرت‌پرستی به هیچ مقامی قانع نیست و سیری ندارد؛ چون او در وجودش طالب، عاشق و تشنه‌ی قدیر و غنی مطلق است؛ گرچه خودش هم نمی‌داند و معشوق برایش ناشناخته است. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^{۱۹} این «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» عاشق خدا هستند و دنبال خدا می‌دوند؛ اما نمی‌دانند؛ عکس خدا را در آینه‌ی مخلوق، با خود خدا اشتباه گرفته‌اند و معشوقشان را نمی‌شناسند. در وجودشان احساس عشق و تشنگی می‌کنند و بی‌قرار هستند؛ اما جلوه‌ی حضرت حق را با خود حضرت حق اشتباه گرفته‌اند؛ لذا عاشق دنیا شده‌اند؛ اما دنیا تشنگی آنها را سیراب نمی‌کند. سراب که سیراب نمی‌کند؛ وصال آینه که

^{۱۹}. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

وصال معشوق نیست! لذا هیچ وقت هم سیر نمی‌شوند. اینها که محبّ جلوه‌ها هستند، سیر نمی‌شوند، آن وقت محبّین عالم چگونه سیر شوند؟! فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّْمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^{۲۰}. به موجب روایات، «يَعْلَمُونَ» اهل بیت عصمت و طهارت عليهم السلام هستند. فرمودند: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» ما اهل بیتیم، «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» دشمنان ما اهل بیتند، یعنی اهل دنیا، و «أُولُوا الْأَلْبَابِ» صاحبان خردهای ناب، دوستان ما اهل بیت هستند؛ لذا بقیّه هم سیری ندارند. جز با خدا، کسی سیر نمی‌شود. اینکه خدا سیر می‌کند، واقعیت است. قدیمی‌ها می‌گفتند: مادری مدام به بچه‌ی شکم‌پوش غذا می‌داد و او سیر نمی‌شد. مادر می‌گفت: خدا سیرت کند! من که زورم نمی‌رسد تو را سیر کنم. بله، حقیقتاً همه را فقط خدا می‌تواند سیر کند؛ غیر خدا هیچ چیز نمی‌تواند کسی را سیر کند. وصال و قرب حضرت حق؛ رسیدن به مقام عنداللهی؛ فنا شدن در حضرت حق و بقاء بالله؛ اینها است که سالک را سیر می‌کند؛ و الاً هیچ راه دیگری برای سیرشدن خلق وجود ندارد.

✿ خلیفه‌ی دوم در دوران حکومتش همراه تعدادی از لشگریانش از سرزمین یمن عبور می‌کرد، به فکر افتاد که او ایس قرنی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آن حدّ از وی تعریف می‌کردند، ببیند. در مسیر کنار نهر آبی چوپان پیری را دید که چهره‌اش در اثر آفتاب شدید سیاه‌رنگ شده بود، از وی سراغ او ایس را گرفت. پیرمرد که همان او ایس بود، پرسید: با او ایس چه کار دارید؟ گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش بسیار از او سخن می‌گفت و ما که از صحابه‌ی اویم می‌خواهیم ببینیم او ایس کیست؟ او ایس گفت: اگر شما از صحابه‌ی نزدیک پیامبرید و سال‌ها در کنار او بوده‌اید؛ به من بگویید کدام دندان پیامبر در جنگ احد شکست؟ عمر و همراهانش هرچه فکر کردند به یادشان نیامد. آنگاه او ایس دهان را گشود و دندان شکسته‌ای را در دهان خود نشان داد و گفت: همین دندان بود و همان ساعت که

^{۲۰} سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

دندان پیامبر در منطقه‌ی اُحد شکست، همان دندان من هم در یمن شکست و افتاد. محبت و یگانگی حقیقی یعنی این. (۳۲:۵۱)

همانطور که می‌دانید، اویس یک‌بار برای دیدن پیامبر اکرم ﷺ به مدینه آمد؛ اما مادرش به او اجازه‌ی اقامت در مدینه را نداده بود و گفته بود: برو پیغمبر را ببین و برگرد؛ شب آنجا نخواب. وقتی اویس به مدینه رسید، پیامبر اکرم ﷺ در صورت ظاهر در مدینه تشریف نداشتند. اویس هم طبق عهده‌ی که به مادر سپرده بود، برگشت. وقتی پیامبر اکرم ﷺ از سفر برگشتند؛ فرمودند: من بوی خدای رحمان را از جانب یمن و از جانب قَرَن استشمام می‌کنم. پیغمبر اکرم ﷺ از اویس بسیار تعریف می‌کردند؛ این دو یار نادیده که در ظاهر، همدیگر را در این عالم ندیدند؛ اما در باطن، یک لحظه هم از یکدیگر جدا نشدند.

در افواه عموم هم هست که: «در یمنی پیش منی، پیش منی در یمنی» یعنی کسی که قلبش با ماست؛ ولو در یمن باشد، پیش ماست؛ اما اگر کسی دلش جای دیگری باشد، اگر پیش ما هم باشد؛ در یمن است. انسان همان جایی است که دل و توجه‌اش آنجاست. لذا دوستانی که گاهی بنا به دلیلی نمی‌توانند در این مجلس حضور یابند، اگر توجه‌شان به این مجلس باشد، اینجا حضور دارند و اگر قرار است عنایتی از عنایات حضرت حق به دوستان حاضر در این مجلس برسد، آنها هم شریک خواهند بود، چون با دل حضور پیدا کرده‌اند. با دل خیلی کارها می‌توان کرد؛ با دل می‌توان در آن واحد، خیلی جاها بود. با بدن نمی‌شود ولی با دل می‌شود در آن واحد مثلاً، در حرم امام رضا علیه‌السلام، در حرم اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در حرم کاظمین علیه‌السلام در حرم ویرانه‌ی عسکریین علیه‌السلام، در مسجد الحرام و امثال اینها بود؛ همه‌ی جاهای خوب عالم با دل می‌توان رفت. همین که توجه دارید، همه جا حضور دارید.

به هر حال، پیامبر اکرم ﷺ از اویس قرنی زیاد تعریف می‌کردند؛ لذا وقتی خلیفه‌ی دوم در زمان حکومت خود، ظاهراً برای جنگی با لشکریانش از منطقه‌ی یمن عبور می‌کرد. پرسید: اینجا کجاست؟ گفتند: اینجا آبادی‌یی است به نام قرن. خلیفه‌ی دوم گفت: پیغمبر از شخصی به اسم اویس قرنی زیاد

تعریف می‌کردند. خوب است برویم ببینیم زنده است یا مرده. اگر زنده است، او را ببینیم و اگر مرده است، بپرسیم چگونه شخصی بوده است. خلیفه‌ی دوم با همراهانش وارد آبادی شدند. ظاهراً جوی آبی بود. لب این جوی نزدیک یک قنات، فرد سیاه‌چرده‌ی آفتاب‌سوخته‌ای را دیدند که با لباس چوپانی نشسته بود. گفتند: پیرمرد! اسم اینجا قرن است؟ گفت بله؛ گفتند: اویس قرنی را می‌شناسی؟ گفت: شما با اویس قرنی چه کار دارید؟ گفتند: ما از اصحاب خاصّ رسول‌الله هستیم؛ ایشان هم خلیفه‌ی رسول‌الله است. پیغمبر خیلی از اویس قرنی تعریف می‌کردند. حالا ما آمده‌ایم ببینیم این اویس کیست. آن پیرمرد که خودش اویس بود، خود را معرفی نکرد. گفت: شما جزء اصحاب خاصّ پیغمبر بودید؟ عمر گفت: بله؛ ما از اولین مسلمانان بودیم و تا آخرین لحظه‌ی عمر پیغمبر هم همراه ایشان بودیم. اویس گفت: پس شما دائماً با پیغمبر بودید؟ گفت: بله. اویس گفت: من شنیده‌ام که پیغمبر خدا در جنگ احد، سنگی به دندان مبارکشان اصابت کرد و یکی از دندان‌های حضرت شکست و افتاد. شما که اینهمه سال با پیغمبر زندگی کردید و تا آخر عمر هم همراه او بودید، می‌توانید به من بگویید کدام دندان پیغمبر بود که در جنگ احد شکست و افتاد؟ حال، ببینید! پیش پیغمبر بوده‌اند ولی در یمن بوده‌اند. دلشان پهلوی پیغمبر نبود؛ پهلوی دنیا بود؛ لذا خیلی فکر کردند. مرتباً انگشت در دهان می‌کردند و به دندان‌هایشان دست می‌کشیدند که خدایا! کدام دندان بود. اما هرچه فکر کردند، به یادشان نیامد. گفتند: نه، از یادمان رفته است؛ نمی‌دانیم کدام بود. اویس گفت: من اویس قرنی هستم. می‌خواهید من به شما بگویم کدام دندان بود؟ گفتند: آخر چطور؟ تو که پیغمبر را ندیدی. گفت: حالا نشان‌تان می‌دهم. دهانش را باز کرد. یکی از دندان‌های اویس افتاده بود. گفت: این دندان پیغمبر بود که شکست. گفتند: تو از کجا می‌دانی؟ گفت: به‌خاطر اینکه همان لحظه‌ای که در میدان احد سنگ به دندان پیغمبر خورد و دندان‌شان افتاد، در همان لحظه، این دندان من هم افتاد. از افتادن دندان خودم فهمیدم که دندان حبیبم آسیب دیده است. یگانگی و محبت یعنی این. به‌راستی بین ادّعی محبت و حقیقت محبت فاصله است. ادّعی محبت کار ساده‌ای است. اینکه انسان ادّعا کند و های‌وهویی داشته باشد کار ساده‌ای است؛ اما حقیقت محبت خیلی بزرگ است. ببینید محبت چگونه یگانگی می‌آورد!

امیدواریم به حقیقت محبت راه پیدا کنیم. اویس دندان شکسته‌ای را در دهان خود نشان داد و گفت: همان ساعت که دندان پیامبر در منطقه‌ی احد شکست، همان دندان من هم در یمن شکست و افتاد. محبت و یگانگی حقیقی یعنی این؛ یعنی یک روحند در دو پیکر. گفت:

ترسم ای فصاد گر فصدم کنی تیغ را ناگاه بر لیلی زنی
من کی‌ام لیلی، لیلی کیست من ما یکی روحیم، اندر دو بدن

روزی مجنون مریض شد و حکیم برایش حجامت تجویز کرد. زمانی که خواستند او را حجامت کنند و تیغ را بر رگ مجنون بزنند؛ شانه خالی کرد. به او گفتند: تو مریضی و راه درمانت هم حجامت است. گفت: می‌ترسم تیغی که بر من می‌زنی، به لیلی بخورد. همه‌ی وجود من پر از لیلی است.

اگر دل دلبره دلبر کدومه وگر دلبر دله دل را چه نومه
دل و دلبر چنان آمیته وینم ندونم دل که و دلبر کدومه

یگانگی این است. شیعه هم یعنی همین. شیعه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام یعنی کسی که با اهل بیت علیهم‌السلام یگانه شده است؛ لذا اگر او را نگاه کنی، اهل بیت علیهم‌السلام را می‌بینی. هر که سلمان و مقداد را نگاه می‌کرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌دید. بنابه روایات، در رجعت هم همین اتفاق می‌افتد. از آنجا که در رجعت، مؤمنین به کمال می‌رسند، هریک از مؤمنین را که ببینید، حضرات ائمه علیهم‌السلام را دیده‌اید. همگی امام‌نما می‌شوند. چون محبتشان کامل می‌شود و به کمال می‌رسد، آینه‌ی امام و امام‌نما می‌شوند.

❁ مودت میوه‌ی محبت است، مودت همان موادّی است که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام با آن

ساخته شده‌اند. (۴۱:۵۲)

«شِيعْتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عُجِنُوا بِمَاءِ وِلايَتِنَا»^{۲۱} ما از اضافهی طینت آنها آفریده شدیم؛ البته نه اینکه بدن ما از اضافهی گل آنها آفریده شده است، بلکه روح ما از گلی ساخته شد که با آن گل، بدن ائمه علیهم‌السلام را ساختند. -شاید هضم این مطلب کمی ثقیل باشد. امیدواریم ببینیم! خیلی از حرف‌هاست

^{۲۱} مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳.

که با استدلال‌های عقلی حل نمی‌شود. امیدواریم خدا نشانمان بدهد!- روح ما از جنس بدن اهل بیت علیهم‌السلام است. حال، روح خود اهل بیت علیهم‌السلام چه بوده، خدا می‌داند! روح ما از جنس بدن اهل بیت علیهم‌السلام است؛ لذا فرمودند: قلوب شیعیان ما به ما میل دارد؛ در غم ما ناراحتند و در شادی‌های ما شاد می‌شوند. یکروز ناخودآگاه و بدون اینکه خبردار باشند که اتفاق خوبی برای ما افتاده است، شاد و سرچالند و یک روز بدون اینکه خبردار باشند که اتفاق بدی برای ما افتاده است، دلشان گرفته، گویی غم عالم روی دلشان نشسته است. فرمودند: علت این است که روح اینها را از جنس بدن ما ساخته‌اند؛ از اضافه‌ی گل ما، روح اینها را ساخته‌اند. در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گویید: «**أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ**»؛ «**أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ**»؛ «**أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ**»^{۲۲}. ببینید! «**أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ**»؛ در جسد ما چیست؟ اجساد آنها؛ یعنی روح ما که در پیکر ماست، جسد اهل بیت علیهم‌السلام است. چیزی که جان و روح ما را از آن سرشته‌اند، مودت است و مودت میوه‌ی محبت است.

🌸 **وَدَّ مِیْوهی محبت است.** «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**»^{۲۳} همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به زودی خداوند محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند. (۴۴:۱۵)

نفرمود: «**الَّذِينَ اسْلَمُوا**» فرمود: «**الَّذِينَ آمَنُوا**» ایمان همان محبت، عقد و پیوند قلبی با محبوب است. کسانی که اهل ایمانند؛ یعنی اهل محبتند؛ در قلبشان ایمان است؛ دلشان دچار محبت خدا شده است؛ «**وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**» و عمل صالح هم انجام می‌دهند. عمل صالح هم ظهور همان محبت در پیکر است؛ فرمود: ما محبت اینها را در دلها قرار می‌دهیم. «**سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**» خدای رحمان مودت اینها را در جان‌ها و دل‌های مؤمنین قرار می‌دهد. نه فقط مؤمنین، بلکه همه‌ی خلقت او را

^{۲۲} صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶ و طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۰ و محدث‌قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی

کبیره.

^{۲۳} سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۶.

دوست می‌دارند. کسی که اینگونه باشد، سنگ‌های زمین هم او را دوست می‌دارند؛ لذا روایت داریم مؤمن که از روی زمین رد می‌شود، زمین قربان صدقه‌ی او می‌رود و می‌گوید: قربانت شوم! چقدر قشنگ راه می‌روی! امیدوارم روزی در دل من بیایی و ببینی که چطور از تو پذیرایی می‌کنم! اما هنگامی که انسان اهل شقاوت روی زمین راه می‌رود، زمین به او می‌گوید: مرده شوی قیافهات را ببر! تو هم شدی آدم؟! بگذار یک روز در دل من بیایی، پدری از تو در بیاورم!^{۲۴} زمین، در و دیوار عالم، پرنده‌ها، حیوانات و همه چیز عاشق مؤمن است؛ «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». قرآن فرمود: حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام دعا کرد و فرمود: «فَاَجْعَلْ أَفِنَّةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ»^{۲۵} خدایا! کاری کن که دل‌های مردم، هوای ذریه‌ی مرا بکنند! و همانطور که می‌دانید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین عليهم السلام از ذریه‌ی اسماعیل، فرزند ابراهیم هستند. بنابراین، دعای حضرت ابراهیم عليه السلام بود که فرمود: خدایا! کاری کن که دل مردم، هوای اینها را بکنند! عاشق اینها باشد! و بدانید همه‌ی خلق عاشقند، جز اهل شقاوت که روی عشق خودشان پا می‌گذارند و آن را با عناد انکار می‌کنند؛ البته، آنها هم در ناخودآگاهشان عاشقند؛ اما در خودآگاهشان بدجنسی می‌کنند و شقاوت به خرج می‌دهند؛ والا باطن اشقیاء که نمی‌تواند از دست خدا در برود؛ در جاذبه‌ی خداست. ظاهرشان کمی آلودگی دارد. حال اگر این آلودگی کم باشد، در دنیا با رفتاری‌ها از وجودشان بیرون می‌ریزد. اگر در دنیا نشد، در برزخ بیرون ریخته می‌شود و اگر هم نشد؛ بالاخره در کوره‌ی دوزخ می‌سوزند و آلودگی‌ها را بیرون می‌ریزند و قسمت سالم وجودشان می‌ماند؛ جز عده‌ی محدودی که حسابشان جداست و تا عمق جان و هستی‌شان آلوده شده است و مخلّد فی النار و چرک ته جهنمند. آنها تا جهنم برپاست، باید بسوزند.

^{۲۴} «... إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا ذُفِنَ قَالَتِ الْأَرْضُ لَهُ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا قَدْ كُنْتَ مِمَّنْ أَحَبُّ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيَّ ظَهْرِي فَإِذَا تَوَلَّيْتَنِي فَسَتَعْلَمُ كَيْفَ صُنِعِي بِكَ

فَتَسْبِغُ لَكَ مَدَّ الْبَصَرِ وَ إِنَّ الْكَافِرَ إِذَا ذُفِنَ قَالَتِ الْأَرْضُ لَهُ لَا مَرْحَبًا وَ لَا أَهْلًا قَدْ كُنْتَ مِنْ أَبْغَضِ مَنْ يَمْشِي عَلَيَّ ظَهْرِي...»: شیخ مفید، امالی،

مجلس ۳۱، ص ۲۶۵.

^{۲۵} .سوره‌ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.

آنان همه‌ی وجودشان چرک است؛ چیز تمیزی ندارد که به بهشت ببرند. پس همانطور که گفتیم، محبتی که ما به اهل بیت علیهم‌السلام داریم، اجابت دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام است که فرمود: خدایا! دل‌های مردم را آنگونه قرار ده که هوای فرزندان اسماعیل و ذریه‌ی اسماعیل را کند و مقصودش حضرت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیتشان بود.

❁ رغبت میوه‌ی محبت است و محبت میوه‌ی معرفت و معرفت میوه‌ی عبادت. (۴۸:۱۹)

انسان با عبادت به معرفت می‌رسد. با معرفت محبت پیدا می‌کند و با محبت، رغبت می‌یابد. پس عبادت باید معرفت ایجاد کند؛ عبادتی که معرفت ایجاد نمی‌کند، عبادتی معیوب است. وقتی انسان دلبر را شناخت؛ دید چقدر دوست‌داشتنی است؛ چقدر قشنگ است؛ چقدر دلرباست؛ مگر می‌شود دل او برایش نرود؟! وقتی انسان دلبر را دید، دلش را به او می‌دهد. گفت: دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم. یکبار که دید، همه‌ی وجودش را می‌دهد. پس با عبادت به شناخت رسید، پس از شناخت، عاشقش شد، پس از عاشق شدن، به او رغبت پیدا کرد؛ دلش می‌خواهد به او نزدیک شود. کارهایی که برای او انجام می‌دهد، از سر دل انجام می‌دهد؛ نه از سر اکراه و زور و تحمیل؛ با رغبت انجام می‌دهد. معنای ولایت هم رغبت است. اینکه می‌گوییم عمل بی‌ولایت اثر ندارد؛ یعنی عمل بدون رغبت، عملی که با تحمیل و اکراه انجام می‌شود، خاصیتی ندارد؛ پذیرفته و مقبول نیست. در عمل باید ولایت باشد، یعنی عمل باید با رغبت و شوق و عشق باشد. اگر بخواهیم عبادتمان همراه با رغبت باشد، باید محبت خدا و خوبان خدا را در دل داشته باشیم. اگر بخواهیم این محبت را پیدا کنیم، باید معرفت آنها را به‌دست آوریم و اگر معرفت و شناخت آنها را طالبیم، باید از راه عبادت برویم. در این فراز، مسیر را به‌روشنی ترسیم کرده است.

❁ نور ثمره‌ی محبت است. (۵۰:۰۷)

نور با روح فرق می‌کند. قدرت‌هایی که بعضی افراد دارند، به روح مربوط می‌شود. با ریاضت و امثال آن ممکن است بتوانند کارهای عجیبی انجام دهند؛ مثلاً تصرفاتی در طبیعت بکنند یا از آینده و گذشته خبر دهند یا طی‌الارض کنند و... مانند آنچه مرتاض‌ها انجام می‌دهند؛ این کارها با قدرت روح انجام

می‌شود. آنان روحانی شده‌اند؛ اما نورانی نشده‌اند. نور مختص به ولایت و محبت است. در دنیا هستند اشخاصی که قدرتهای روحی بزرگ دارند؛ اما اگر نور ولایت در وجودشان نباشد، این قدرتها ارزشی ندارد و کارهایشان به درد همین دنیا می‌خورد و بس! نور ولایت است که ماندنی و باقی و وجه الله است. «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^{۲۶} یک سر سوزن از آن نور به دریاها روح می‌ارزد و این نور، این نور جان، این نور قلب، محبت و عشق است. امیدواریم خداوند متعال قلب ما را کانون عشق و محبت خود قرار دهد! خانه‌ی خودش است، این خانه متعلق به آن صاحبخانه است. امیدواریم خود صاحبخانه بیاید و هرچه غریبه که آمده این خانه را اشغال کرده، بیرون بریزد و خودش بگوید: اینجا خانه‌ی من است و من می‌خواهم اینجا باشم. امیدواریم خودش بیاید و این خانه را تصرف کند. ما که زورمان نمی‌رسد؛ هرچه ور می‌رویم، نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم.

باید به قول حاج آقا، برویم پیش خدا و لنگ بیندازیم. می‌فرمود: اگر همه‌ی ثروت عالم را به من بدهند، لنگ می‌خرم و می‌روم جلوی خدا لنگ می‌اندازم؛ یعنی می‌گویم: خدایا! من هیچ کارهام؛ هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید؛ هر چه هست، تویی. من نه فهم دارم؛ نه شعور دارم؛ نه هنر دارم؛ نه زرنگی و توانایی دارم؛ هیچ چیز ندارم. وقتی انسان به این حقیقت می‌رسد که هیچ چیز ندارد، آن وقت خدای همه چیزدار می‌آید خودش را نشان می‌دهد و دست به کار می‌شود. امیدواریم خودش بیاید! خدایا ما تقلاًهایمان را کردیم؛ دیگر فهمیدیم هیچ کاری از ما بر نمی‌آید. اول مدعی بودیم که ما خودمان را تهذیب و تزکیه می‌کنیم و اما ان شاء الله دیگر رسیده باشیم؛ چشیده باشیم؛ تا دیگر این ادعا به سراغمان نیاید. می‌دانید چرا ما را از بهشت بیرون کردند؟ به خاطر همین ادعا و خطر ادعا. عظمتی که خدا در جان و روح انسان قرارداد؛ عظمتی که فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^{۲۷}، آن عظمت آن قدر بزرگ است که این خطر وجود داشت که همان‌جا جلوی خدا بایستد و بگوید: خدایا! تو یکی؛ ما هم

^{۲۶}. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۲۷.

^{۲۷}. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

یکی؛ چون خدا انسان را به وزانِ خودش آفرید. روح انسان آینه‌ای است به اندازه‌ی خود خدا؛ خیلی عظیم است؛ لذا اگر ما را در بهشت نگه داشته بودند، این خطر وجود داشت که روزی بگوییم خدایا! ما یکی، تو هم یکی. خدا برای اینکه ما را از این خطر نجات بدهد، چه کرد؟ «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^{۲۸} ما را به اسفل السافلین فرستاد تا دست از ادعا برداریم؛ بیاییم اینجا، خرابکاری و اشتباه و خطا کنیم، معصیت کنیم، جهالت بورزیم و کاستی، نیستی، فقر، نفهمی، جهل، ضعف، ناتوانی و عجز خود را با همه‌ی وجود لمس کنیم. دوباره ما را به جای اول برمی‌گرداند؛ اما در این بازگشت دوباره، دیگر خطر ادعا وجود ندارد؛ چون پایین آمده‌ایم و دیده‌ایم که چه هستیم و اگر خدا ما را به حال خود رها کند، چه اتفاقاتی می‌افتد. بار دوم که به بالا می‌رویم، دیگر منم نمی‌زنیم؛ ادعا نمی‌کنیم.

هرکس ادعا کند، خدا همین بلا را بر سرش می‌آورد. ملائکه ادعا کردند و به خدا عرضه داشتند: خدایا! بنی‌آدم معصیت می‌کند. خداوند هم از میان آنها دو ملک را انتخاب کرد و به زمین فرستاد و فرمود: من نفس را مثل بنی‌آدم بر شما حاکم می‌کنم -ملک نفس ندارد و عقل محض است-. تا ببینیم چه می‌کنید. آن دو ملک پایین آمدند و آن قدر خرابکاری کردند که نگو و زندانی شدند. لذا هرکس در دستگاه خدا منم بزند، خداوند همین بلا را بر سرش می‌آورد تا بفهمد. البته خداوند نمی‌خواهد به آن شخص ضرر برساند، بلکه می‌خواهد او را از ادعا نجات دهد. لذا او را به اسفل السافلین می‌آورد، وقتی خرابکاری می‌کند، از ادعا رها می‌شود. لذا ما را پایین آورده‌اند تا در عمل، آن ادعا بخوابد. ما اول ادعا می‌کردیم که می‌توانیم خودمان را بسازیم، می‌توانیم خودسازی، تزکیه و تهذیب نفس کنیم. خداوند هم فرمود: به میدان بروید. البته باید به میدان بیاییم؛ با حرف نمی‌شود؛ باید تا ذره‌ی آخر فهم، شعور، زور، قوه، هنر و زرنگی‌مان را خرج کنیم. وقتی موجودی کیسه‌مان ته کشید، آنوقت با همه‌ی وجود لمس می‌کنیم که از هیچ‌یک از آنها کاری بر نمی‌آید؛ آنگاه به فقر و عجزمان اعتراف می‌کنیم و آنجا خداوند دست به کار می‌شود و کار را انجام می‌دهد. امیدواریم خدا خودش دست به کار شود. ما دیگر

^{۲۸}. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۵.

همه‌ی تقلاهایمان را کردیم و هیچ اتفاقی نیفتاد. امیدواریم خدا ما را از حجاب حول و قوه‌ی خودمان و از وهم، ظلمات و توهم‌ اینکه «من می‌فهمم و من می‌توانم» نجات دهد و خانه‌ی خودش را از شرّ غاصبانی که آن را غصب کرده‌اند؛ خالی کند. امام‌عصر -ارواحنا فداه- وقتی ظهور می‌کنند، به مسجد جدّشان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌روند و آن دو نفر را از قبر بیرون می‌کشند و آنجا را خالی می‌کنند و می‌فرمایند: اینجا جای شما نیست. ایشان یدالله است؛ خانه‌ی خدا را خالی می‌کند. در قلب ما هم همینطور است؛ یعنی اینجا هم درکنار حبیب خدا، عمر و ابوبکری مدفون هستند و باید ان‌شاءالله دست حجّت خدا بیاید و آنها را از این قبر بیرون بیاورد و به آتش بکشاند، بسوزاند و نابودشان کند و این خانه‌ی دل یک‌سره از آن دوست شود. ای یک دله‌ی صد دله دل یک دله کن. امیدواریم با توفیقات حضرت حق و عنایات اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام این امر تحقق پیدا کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ